

## سیمای فرهنگ عامه در آئینه شعر خواجهی کرمانی

مهدیه چراغی<sup>۱</sup>

دکتر احمد ذاکری<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۸

### چکیده

باورهای عامیانه، در هر سرزمینی نمایانگر سطح فرهنگ و فرهیختگی آن جامعه است که در طول روزگاران، به عنوان بن‌مایه‌های شعری در استخدام شاعران و نویسندگان درآمده است. از آنجاکه روزگار خواجه، مقارن با ظهور مغولانی است که در بند خرافه‌پرستی و جادوگری بوده‌اند، وی نیز ناگزیر است در شعرش به اجتماعیات زمان خود پردازد. نظر به این مهم، نگارنده بر آن شد تا در این مقاله - که به روش کتاب‌خانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است - سیمای باورها و اعتقادات عامه، موجودات خیالی، باورها درباره نجوم، فلزات، جواهرات و حیوانات را که در آئینه شعر خواجه، نمود یافته را نمایان کند تا بدین طریق، باورهایی که ریشه در فرهنگ اسلامی دارد، باورهایی که خرافاتی بوده و در گذر زمان به تاریخ پیوسته، باورهایی که تا به امروز پویا و زنده‌اند، باورهایی که رفته‌رفته به صورت دانشی مجزا درآمده است و باورها درباره موجوداتی که ممکن است در گذر زمان از هویت نیک خود فاصله گرفته باشند را در شعر خواجهی کرمانی به دست دهد.

**واژگان کلیدی:** خواجهی کرمانی، باورها و اعتقادات عامه، باورهای نجومی، باورها درباره

حیوانات و موجودات خیالی.

۱ - دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. mcheraghi29@yahoo.com

۲ - دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. Ahmadzakeri@kia.ac.ir

## مقدمه

«فرهنگ عامه یا فرهنگ مردمی، اصطلاحی است که در سال ۱۸۴۶ از سوی ویلیام توماس (William Thomas) عتیقه‌شناس انگلیسی ابداع شد.» (استوری، ۱۳۸۶: ۱۷) که «در زبان فارسی، معادل کلمه بین‌المللی «فولکلور» گرفته شده‌است. فولکلور نیز کلمه‌ای است مرکب از دو جزء: یکی folk و دیگری Lore و معنی آن، دانش عوام است. نخستین کسی که این کلمه را به‌عنوان اسم این رشته مبسوط اختیار کرد، آمبرواز مورتون (Ambrose Morton) است که به سال ۱۸۸۵ میلادی این عنوان را برگزید.» (محبوب، ۱۳۸۷: ۳۵) «فولکلور ایران نخست توجه خاورشناسان و دانشمندان اروپایی را به خود جلب کرد و بعضی از آنان در جهات مختلف فرهنگ و زبان و ادبیات مردم ایران به تحقیق و مطالعه پرداخته، آثار سودمندی به وجود آوردند.» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ج ۳/ ۴۴۶) «ادوارد مونتاین (Edward Montine) کتابی به نام «داستان‌های ایرانی» تألیف و به سال ۱۸۹۰ در پاریس منتشر کرده که منبع تحقیق مفیدی برای فولکلور ایران است. آ. کریستن سن (A. Christensen) دانشمند دانمارکی در ۱۹۱۸ «مجموعه قصه‌های عامیانه ایرانی»، لوریمر (Lorimer) «قصه‌های عامیانه کرمانی و بختیاری» را به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۱۹ در لندن منتشر کرده، هانری ماسه (H. Masse) خاورشناس فرانسوی، در کتاب «قصه‌های عامیانه ایرانی» که به سال ۱۹۲۵ در پاریس چاپ کرده، قصه‌ها و مثل‌هایی از فارسی به فرانسه ترجمه کرده‌است؛ بعدها در کتاب دیگر خود به نام «آداب و عقاید ایرانیان»، تقریباً تمام «نیرنگستان» و «اوسانه» صادق هدایت و چهارده افسانه کوهی کرمانی را با اسناد و شواهد دیگری در دو جلد به سال ۱۹۳۸ به چاپ رسانیده‌است. این کتاب جامع‌ترین و مستندترین کتابی است که به زبان خارجه درباره فولکلور ایران نوشته شده‌است. در روسیه، «ژوکوفسکی»، در سال ۱۹۰۱ کتابی به نام «نمونه‌های آثار ملی ایران»



علی محمد افغانی با «شوهر آهو خانم»، انجوی شیرازی با «گنجینه فرهنگ مردم»، جلال آل احمد با داستان‌هایش و صادق چوبک با داستان‌هایش و غیره.» (ماسه، ۱۳۹۱: پیش‌گفتار) را نیز باید برشمرد. «کاوش و تحقیق درباره اعتقادات عوام، نه تنها از لحاظ علمی و روان‌شناسی قابل توجه است؛ بلکه برخی از نکات تاریک فلسفی و تاریخی را برایمان روشن خواهد کرد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۹) زیرا «از خلال قصص و معتقدات و اسطوره‌ها و تمثیلات و آداب و ترانه‌ها و لطیفه‌هایی که قوم و قبیله، خُلق و خوی و سرشت و سرگذشت آنها را می‌توان شناخت و سوانح و حوادثی را که بر آنها گذشته، می‌توان مطالعه کرد.» (انجوی، ۱۳۵۲: ۱۲)

با وجود پیشرفت علوم و افزون بر آن، رشد آگاهی مردم، حتی در میان برخی از روشنفکران امروزی نیز، ردّ پای پاره‌ای از خرافات و عقاید عامیانه به چشم می‌خورد که این مهم، نشانگر پویایی ادب شفاهی است که از گذشته‌های دور - که تاریخی برای آن فرض نیست - تا به امروز ساری و جاری است. امروزه «ادبیات مکتوب، به‌عنوان منابع بازمانده از روزگار مردم در گذشته و تجلی‌گاه فرهنگ کسانی که در آن دوره‌ها زیسته‌اند و نموده‌های معیشتی آن‌ها را نویسنده و شاعری از خودشان در آن آثار بازتاب داده‌اند، ما را در شناخت باورهای خرافی پیشینیان و حتی ریشه‌شناسی این‌گونه باورها بسیار یاری می‌رساند.» (امیری خراسانی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸)

زمانه خواجوی کرمانی - که از شاعران قرن ۷ و ۸ هجری است - مقارن با تسلط مغولان بر ایران است. «هنگامی که مغولان بر سرزمین‌های پهناور دست یافتند، پیرو عقیده شمنی بودند که در آن اصول معتقدات، کاملاً مشخص نگردیده بود؛ دین آن‌ها روی هم رفته، از اجرای مناسک مخصوص، جادوگری و احضار ارواح تشکیل می‌شد.» (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۷۴) از این رو «رفتار خرافه‌پرستی مغولان تقریباً درمیان همه شاهان مغول مسلمان و غیر مسلمان رایج بود؛ تنها تفاوت آن شدت و ضعف این



خروسی کان نمی خواند به هنگام به جز کشتن نباید بردنش نام  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۲۳۷۳)

### ۱-۳- مار

**مار و گنج:** «هر جا گنج باشد، مار هم هست. مار به دور گنج حلقه می زند.»  
(شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۰۶۷) خواجه در باب این اعتقاد که - امروزه عناصر منطقی آن بسیار سست و غیر قابل قبول است - می گوید:

از گنج دهر بهره به جز زخم مار نیست وز گلبن زمانه به جز نوک خار نیست  
(کلیات، ص ۱۳۶، ب ۵)

گر یار یار باشدت ای یار غم مخور گنجت چو دست می دهد از مار غم مخور  
(کلیات، ص ۳۸۸، ب ۱۹)

**مهره مار:** «معروف است که اگر مهره مار را بدزدند، مار بی اختیار دنبال صاحب مهره می رود و از این جا مثل شده که می گویند: معشوق، مهره عاشق را دزدیده، از آن بی اختیار دنبالش می رود.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۰۶۹) خواجه، بر امید دانه‌ای - که خال لب معشوق است - در دام دوست گرفتار شده که به سان مهره مار، عاشق را به دنبال خود می کشد. این اعتقاد در بستر زمان کم رنگ شده و البته هنوز در افواه عامه مردم برخی مناطق جاری است.

رشته‌ای بر قمر انداخته کاین مار سیاه است نقطه‌ای بر شکر افکنده که این مهره مار است  
(کلیات، ص ۱۸۶، ب ۲)

### ۲- باورهای عامیانه درباره موجودات خیالی و ماوراء طبیعی

۲-۱- اژدها: موجودی است اساطیری به شکل سوسماری عظیم، با دو پر که آتش از دهان می افکنده و پاس گنج‌های زیر زمین می داشته است.» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)  
خواجه بر این باور است که: آن که از بلای زلف پُر چین و شکن یار نمی ترسد، مسلماً



شاخ نیز می‌افزودند. در زمان قدیم دیو تمام دنیا را میدان تاخت و تاز خود قرار می‌داد و وحشیانه آدمیان را می‌آزرد.» (ماسه، ۱۳۹۱: ۵۷۱)

هم دیو در هوای فضای گرفته انیس هم انیس در مصاحبتت پروریده جان (کلیات، ص ۹۶، ب ۱۹)

**دیو و آهن:** «دیو از آهن می‌گریزد؛ به همین جهت بر بازوی اطفال آهن می‌بستند تا از دیودیدگی در امان ماند.» (زنجان، ۱۳۷۶: ۵۱۹) و این باور هنوز هم از زبان عوام به گوش می‌رسد.

چنان در می‌رمید از دوست و دشمن که جادواز سپندو دیو از آهن (خسرو و شیرین نظامی، ص ۲۲۲، ب ۱۲)

خواجو معتقد است، فتنه - که بنیاد شوم‌بختی است - از تیغ ممدوح می‌گریزد هم‌چنان که دیو از آهن :

ز سهمش کوه بگدازد چو موم از حدت آتش ز تیغش فتنه بگریزد چو دیو از جنبش آهن (کلیات، ص ۸۹، ب ۴)

اعتقاد به وجود دیو که ابتدا موجودی نیک محسوب می‌شده و سپس به موجودی شر بدل شده، در گذر تاریخ، دچار ایستایی شده و به باور مردم امروزی وجود خارجی ندارد.

**۲-۴- سیمرغ/ عنقا:** «پیشوا و سرور همه مرغان و اولین مرغ آفریده شده است.» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۷۸) و آن «مرغی فراخ‌بال است؛ چنان‌که در پرواز خود پهنای کوه را فرومی‌گیرد و لانه او بر درختی در دریای «ووروکش» قرار دارد.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۶۲) و چون هر رنگ از پر تمام مرغان در بدن وی موجود است سیمرغ نامیده شده است: چو مرغی بلبل آوازی چه بلبل باز پروازی که این عنقای زرین‌بال پیشش چون مگس بودی (کلیات، ص ۴۳۴، ب ۱۵)





یک شاخش، روی دیگری می‌لغزاند و همین سبب زمین‌لرزه می‌شود.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۴)  
 خواجو، شیر فلک را سگ دربان و گاو زمین را درخور قربانی می‌شمارد:

شیر سپهری سگ دربان توست      گاو زمین از پی قربان توست  
 (خمسه (روضه‌الانوار)، ب ۱۸۵)

هم‌چنین ماهی زمین را غرق در کرم ممدوح می‌انگارد. اعتقاد به گاو و ماهی زمین، برگرفته از فرهنگ اسلامی است.

کرکس و شیر فلک صید خدنگ سخطش      ماهی و گاو زمین غرقه بحر کرکش  
 (کلیات، ص ۱۳۱، ب ۱۴)

**۲-۷- هما:** «همای به سعادت معروف است چنان‌که گویند: سایه آن بر سر هرکس افتد، پادشاهی و دولت یابد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۹۷) هما پرنده‌ای افسانه‌ای است و وجود خارجی ندارد. خواجو می‌گوید:

تا چتر ما همای هوای ممالک است      فرّ همای سایه پرّ همای ماست  
 (کلیات، ص ۵۵۸، ب ۱۵)

درختی از زمرد ساز کرده      همایی بر سرش پر باز کرده  
 (خمسه (گل و نوروز)، ب ۳۴۳۳)

### ۳- باورهای مربوط به فلزات و جواهرات

**خورشید و زاج:** «به وجود آمدن معادن، بر اثر تابش آفتاب است. آفتاب به سنگ می‌تابد و سنگ‌های مستعد، تبدیل به احجار کریمه می‌شوند.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۴۸)  
 خواجو معتقد است با تابش خورشید، سنگ به زاج بدل می‌شود:

زآنکه چو تأثیر آفتاب نباشد      سنگ به تدویر آسمان نشود زاج  
 (کلیات، ص ۱۷، ب ۲۳)

**خورشید و زر:** «از تأثیر اشعه آفتاب در تجاویف زمین، بخار و دخانی به وجود







هلال ماه اشاره دارد:

رسم باشد که به انگشت نمایند هلال ابرویت چون مه نو زآن سبب انگشت‌نماست  
(کلیات، ص ۱۹۵، ب ۸)

هرکه چون ماه نو انگشت‌نما شد در شهر همچو ابروی تو در باده‌پرستان پیوست  
(کلیات، ص ۳۴۶، ب ۱۱)

**قمر در عقرب:** «روزهای ۱۶ تا ۲۰ ماه است و هنگامی است که ماه در منازل زبانا، الکلیل، قلب و شوله که از اجزاء صورت عقربند سیر می‌کند. اعتقاد به قمر در عقرب و سعادت و نحوست آن بیشتر در میان اعراب رواج داشته.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۶۰۰) است. این باور عامیانه به‌ندرت هنوز بر زبان برخی از عاوم جامعه، جاری می‌شود که در آن از انجام برخی امور، پرهیز می‌کنند. خواجو نیز طبق این باور نجومی، سفر در آن زمان را جایز نمی‌شمارد:

چون عزم راه کردم بنمود زلف و عارض یعنی قمر به عقرب روز سفر نباشد  
(کلیات، ص ۳۷۰، ب ۲۰)

بین زلف و رخس چون می‌روی راه از آن ترسم که در عقرب بود ماه  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۴۳۳)

**۲- عطارد، منشی فلک:** خواجو از عطارد در مقام «دبیر فلک» و «منشی دیوان

سپهر» یاد می‌کند:

تیر کو منشی دیوان سپهرست بود بنده خط و سر بر خط فرمان بنده  
(کلیات، ص ۱۰۸، ب ۵)

منشی این طارم فیروزه خشت مدح تو بر لوح زیرجد نوشت  
(خمسه (روضه الانوار)، ب ۱۹۹)

**۳- زهره، خنیاگر فلک:** «زهره، خنیاگر فلک است و لازمه خنیاگری، آوازخوانی

و پای کوبی و شعرخوانی و باده‌نوشی است.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸) خواجو به خنیاگری و نوازندگی زهره اشاره دارد:

گر به هر سازم که بنوازد بسازم با فلک  
شاید از بر دف بموید زهره خنیاگرم  
(کلیات، ص ۸۷، ب ۱۵)

نوی دل از چنگ ناهید خواه  
می روشن از جام خورشید خواه  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۴۱۲)

۴- شمس، شاه فلک: «شمس در بارگاه آسمان، ساکن فلک چهارم است و فرمان‌روای آن.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۳۰) خواجو گوید:

گر به دامن زر بریزد بر سرم هر بامداد  
من کجا از سکه شاه فلک یاد آورم؟  
(کلیات، ص ۸۷، ب ۱)

خسرو مشرق چو علم برکشید  
باده لعل از قرح زر کشید  
(خمسه (روضه الانوار)، ۲۶۰)

**تابش آفتاب و نابودی میکروب لباس:** پیشینیان معتقد بودند که تابش آفتاب، بر البسه موجب نابودی میکروب‌ها می‌شود. خواجو آفتاب را لازمه کار گازر می‌داند تا سبب کشتن میکروب‌ها شود:

رخ تو هست مایه تو اگر  
مایه گازران بود خورشید  
(کسائی مروزی، ص ۴۲، ب ۱۳۴)

از روی تو دیده چون کند صبر  
گازر همه آفتاب خواهد  
(کلیات، ص ۳۷۶، ب ۷)

**انتساب رنگ زرد به خورشید:** همان گونه که نظامی در توصیف رنگ سیارات می‌گوید:

و آن‌که از آفتاب داشت اثر  
زرد بود از چه؟ از حمایل زر  
(هفت پیکر، ص ۸۸، ب ۱۹۹۹)

باده یاقوت به کان برفشانند زرده خورشید بر آفاق راند

(خمسه (روضه الانوار)، ۴۳)

**۵- مریخ، جنگ جوی فلک:** «بهرام و وهران از اصل «ورثرغن» به معنی فاتح،

شککننده و جنگ‌جو است. منجمان احکامی به همین علت مریخ را کوكب لشکریان و امراء ظالم و اتراک و... شمرده‌اند.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۷۲۹) در شعر خواجه به حربه خونریز بهرام و کمان اشاره شده است:

سر از دریچه افلاک برکشد ناهید ز دست حربه خونریز بفرکند بهرام

(کلیات، ص ۷۵، ب ۱)

کمان در قبضه بهرام بشکن خواقین فلک را نام بشکن

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۱۱۸)

**۶- مشتری، قاضی فلک:** انتساب مشتری به «ملکان و وزیران و بزرگان و قاضیان

و دانشمندان و زاهدان و بازرگانان و توان‌گران» است. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۷) خواجه نیز سیاره ششم (مشتری) را قاضی فلک نامیده است:

در ششم دیوان سراقاضی القضاة شرق و غرب زو قضا را رونق و دارالقضا را اعتبار

(کلیات، ص ۳۴، ب ۷)

مگر هم قاضی پیروزه خرگاه به پیروزی ببندد عقد آن ماه

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۵۰۹۰)

**- مشتری، سعد اکبر:** «به علت سعد بودن مشتری، سعد اکبر، سعد فلک، سعد

آسمان و سعد گردون، سعد موفا، سعدالسعود، کوكب سعد یا کوكب سعادت القاب و صفت‌های دیگری است برای آن.» (مصفی، ۱۳۸۸: ۷۳۷) خواجه می‌گوید:

بود مهر تو مقصود از سعادت‌های برجیسی شود کین تو مفهوم از نحوست‌های کیوانی

(کلیات، ص ۱۱۰، ب ۲۶)



- روز پنج‌شنبه منسوب به مشتری:

شب آدینه بود و روز برجیس      سعود آسمان ناظر به تسدیس  
(خمسه (گوهرنامه)، ب ۱۰۰۱)

۷- زحل، نحس اکبر: «زحل را نحس بزرگ می‌دانند.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷) در

شعر خواجو آمده است:

نحس اکبر بر سپهر از سهم تیغ هندیت      هندوی سرگشته بر نیلی حصارى بیش نیست  
(کلیات، ص ۱۴۷، ب ۲۶)

زحل کو هست پیری سال‌خورده      تصانیف نحوست بحث کرده  
(خمسه (گل و نوروز)، ب ۴۹۴۸)

- «زحل» پاسبان فلک است. (مصفی، ۱۳۸۸: ۳۳۸) خواجو زحل (کیوان) را پاسبان

هفتمین ایوان (فلک) می‌نامد:

پاسبان هفتمین ایوان که کیوان نام اوست      ساخته از دلو چرخ لاجوردی آبخور  
(کلیات، ص ۵۳، ب ۱۱)

درش را سپهر برین آستان      به بامش زحل کمترین پاسبان  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۱۴۱۰)

سیاهی منسوب به زحل: «سیاهی سیاه و آن سیاهی که به زردی زند و رنگ اسرب

و تاریکی.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷)

گنبدی کو ز قسم کیوان بود      در سیاهی چو مشک پنهان بود  
(هفت پیکر، ص ۸۸، ب ۱۹۹۶)

زحل کو پیر هفتم خانقاهست      در آن منگر که هندوی سیاهست  
(خمسه (گوهرنامه)، ب ۲۰۵)

فال‌گویی و پیش‌گویی: «پیش‌گویی و خبر دادن از مغیبات در اساطیر و داستان‌های



امری رایج است.

وضو سازم به آب چشم و هر دم      کنم بر خاک کویت استخاره

(کلیات، ص ۲۸۴، ب ۱۸)

مصحف خاطر بگشودم نخست      سورت والشمس برآمد درست

(خمسه (روضه الانوار)، ب ۱۴۸)

بخت و اقبال: اعتقاد به بخت و اقبال در باورهای عامیانه وجود دارد؛ اکنون نیز با گذشت قرن‌ها، عوام جامعه وقتی با ناکامی روبه‌رو می‌شوند، خود را به شوم‌بختی منسوب می‌دارند. خواجو نیز مدد از بخت می‌طلبد:

گر مرا بخت در این واقعه یاور نشود      چه کنم صبر کنم گرچه میسر نشود

(کلیات، ص ۲۲۵، ب ۱۳)

نماید بخت نیکم دست‌گیری      کنم در ملک معنی امیری

(خمسه (گل و نوروز)، ب ۲۸۹)

چشم‌زخم: نظر به آیه شریفه «وَإِنِّي كَادُ الَّذِي نَكْفُرُ وَالَّذِي لَقُونَا كِبَابًا بِصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّا نُهَلَمَجْنُونٌ» (قلم ۶۸/۵۱) (= و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیک بود تو را با چشمان‌شان بلغزانند [و از پای در آورند] و می‌گویند: بی‌تردید او دیوانه است!) مفسران قرآن کریم، آن را به دفع چشم‌زخم ربط داده‌اند. «اعتقاد به چشم‌زخم و شوری چشم در فرهنگ ملل، سابقه‌ای دیرینه دارد. اسنادی که از نقاشی‌های انسان‌های نخستین در درون غارها به دست آمده تا سنگ‌نوشته‌ها و آثار مکتوب قرون وسطی، همه رواج این اعتقاد را در بین اقوام و ملل گوناگون در قرون و اعصار مختلف تأیید می‌کند. وجه مشترک همه این اعتقادات آن است که عامل اصلی چشم‌زخم سوء نیت و حسد است.» (غلامحسین زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۷) باور چشم‌زخم برگرفته از فرهنگ اسلامی است و در جامعه امروز نیز بسیار به چشم می‌خورد. خواجو می‌گوید:

ز چشم‌زخم سپهرت مباد نقصانی که جز سپهر نزیید تو را ثناخوانی  
(کلیات، ص ۱۲۲، ب ۷)

پری‌زاد گفت‌ای بت حورزاد ز مهر رخت چشم بد دور باد  
(خمسه (همای و همایون)، ب ۱۷۹۷)

«انواع تعویذها و وردها یا علائمی که برگردن، بازو، لباس یا بر سردرِ باغ‌ها و املاک یا در میان مزارع نصب می‌شود و هم چنین استفاده از مهره‌های رنگی به ویژه آبی، سیاه و سفید و یا قطعه‌ای از چوب برخی درختان، بر زمین زدن تخم مرغ، دود کردن اسپند و دوری از هم‌صحبتی با افرادی که دارای چشمان آبی و موی بور هستند، از شیوه‌های متداول و رایج برای دفع چشم‌زخم است که از ماندگاری این اعتقاد کهن در بین مردم حکایت دارد.» (غلامحسین‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۹) خواجه با اعتقاد راسخ بر چشم‌زخم به شیوه‌های مختلف دفع آن اشاره کرده‌است:

**۱- اسپند سوزاندن:** «برای رفع بیماری و چشم‌زخم، اسفند دود می‌کنند؛ اگر این کار نزدیک به غروب بکنند بهتر است.» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۵۵: ۸۹) این شیوه دفع شورچشمی، بسیار متداول است.

به دفع چشم بد شمس مدخنه سوز ستاره ریخته همچون سپند بر آذر  
(کلیات، ص ۵۱۶، ب ۱۸)

«چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن می‌برد تا آن‌جا که آن بوی برسد هزار بار، هزار دیو و دروج نیست، پباشند و کم شوند.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۲)

مجمر خلق تو چون دم زند از خوش‌بویی از حسد دود برآید ز دل مشک ختن  
(کلیات، ص ۹۴، ب ۶)

**۲- دعا خواندن:** پیشینیان برای جلوگیری از چشم‌زخم معمولاً دعایی را خوانده و می‌دمیدند.

مانند رخت صبا هر آن لاله که دید      برخواند دعایی و بر آن لاله دمید

(کلیات، ص ۶۸۳، ب ۹)

**۳- اخلاص خواندن:** سوره اخلاص برای دفع شورچشمان خوانده می‌شده و

هنوز نیز این شیوه وجود دارد.

بسته چون سبع معانی ز پی رفعت و قدر      آسمان آیت اخلاص تو بر هفت اندام

(کلیات، ص ۶۶، ب ۱۴)

**۴- تعویذ نوشتن:** «تعویذ، اسماء و ادعیه و کلماتی که برای رفع قضا و دفع

چشم‌زخم و آفات بر کاغذ یا پوست نویسند و به بازو یا گردن حمایل کنند. تعویذ

به زعم رمالان و دعانویسان برای جلوگیری از جن و جن‌زدگی نیز نافع است. به

تعویذ، حرز نیز می‌گفتند.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۸۶) نوشتن تعویذ و با خود همراه

داشتن نیز به ندرت میان برخی از افراد عوام و خرافاتی جامعه هنوز رایج است.

یا نی دعایی از پی تعویذ چشم‌زخم      بر گرد آن عقیق چو شکر نوشته‌اند

(کلیات، ص ۳۶۶، ب ۶)

تعویذ دل نوشته که خط مسلسل است      شکر به می سرشته که یاقوت احمر است

(کلیات، ص ۵۵۵، ب ۱۲)

**حرز [ع]:** «به ادعیه و اشیاء و الواحی اطلاق می‌شود که برای محافظت از بلیات

و شرّ دشمنان و حوادث و آفات نوشته می‌شود و بیماران و افراد همراه خود نگه

می‌دارند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۸۷)

هرچند دورم از رخ او همچو چشم بد      پیوسته حرز بازوی جانم دعای اوست

(کلیات، ص ۳۴۵، ب ۱۳)

آن که طاوس ملایک پای‌بند دام اوست      حرز هفت‌اندام نه‌گردون سه حرف نام اوست

(کلیات، ص ۱۱۷، ب ۱۵)









### فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. استوری، جان، (۱۳۸۶). مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، ترجمه حسین پاینده، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
۳. اشپولر، برتولد، (۱۳۸۴). تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ هشتم، تهران: نشر علمی فرهنگی.
۴. افشاری، مهران، (۱۳۸۴). تازه به تازه، نوبه‌نو (مجموعه مقالات)، با مقدمه کتیون مزداپور، چاپ اول، تهران: چشمه.
۵. انجوشیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۵۲). تمثیلومثل، تهران: امیرکبیر.
۶. آرین‌پور، یحیی، (۱۳۸۲). از نیما تا روزگار ما، ج ۳، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
۷. آقاجمال خوانساری، محمدبن حسین، (۱۳۵۵). کلثوم ننه، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
۸. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ ه.ق). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۹. بیرونی، ابوریحان، (۱۳۸۶). التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، به اهتمام جلال‌الدین همایی، چاپ پنجم، تهران: نشر هما.
۱۰. بیلقانی، مجیرالدین، (۱۳۵۸). دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
۱۱. تنکابنی، محمد مؤمن، (۱۳۸۶). تحفه المؤمنین، تصحیح و تحقیق روجا رحیمی و دیگران، با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی، چاپ اول، تهران: نشر شهر.
۱۲. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود، (۱۳۹۱). کلیات اشعار خواجوی کرمانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ اول، تهران: انتشارات سنایی.
۱۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۰). خمسه خواجوی کرمانی، به





۷. مزدایور، کتایون، (۱۳۷۷). «روایت‌های داستانی از اسطوره‌های کهن»، فرهنگ، سال ۱۱، ش ۱ و ۲، پیاپی ۲۵-۲۶، صص ۱۰۳-۱۲۵.